

دوفصلنامه بین المللی تحقیقات حقوق قضایی

License Number: ۸۶۲۲۷ Article Number: ۷۲Q۳۰۶۷۲ ISSN-P: ۲۷۱۷-۱۱۳۲

بررسی فقهی - حقوقی تاثیر علم قاضی بر فرایند دادرسی کیفری

(تاریخ دریافت ۱۳۹۹/۰۷/۱۵، تاریخ تصویب ۱۴۰۰/۰۳/۱۲)

آرش یاغلی

چکیده

علم قاضی به معنای آگاهی شخصی قاضی به وقایع و امور پرونده است که وی را قادر به صدور حکم می‌نماید. فقها برای اعتبار بخشیدن به استناد به علم قاضی در دعاوی به مواردی نظیر قرآن، روایات، امر به معروف و نهی از منکر، حدیث فدک، عقل و اجماع استناد جسته‌اند. اعتبار علم قاضی دارای یک اولویت به نسبت سایر ادله اثبات دعوی است، این در حالی است که در قانون جدید بر خلاف قانون سابق مجازات اسلامی، استناد به علم قاضی محدودیت ندارد و در تمامی موضوعات حدی، تعزیری و ... قابل استفاده و بهره برداری است. هرچند که متن قانون با ایجاد تدابیری نظیر درج استدلال قاضی برای استناد به علم در حکم قضایی و همچنین رعایت متن نص قانون و همچنین بهره‌برداری از منابع موجود نظیر نظر کارشناس، پزشک قانونی، پلیس علمی و ... راه را برای اعمال سلیقه قاضی برای استناد به علم خود بسته است تا در نهایت اولاً بتوان به پشتوانه ادله فقهی دقیق، علم قاضی را از ادله معتبر و اولی در نظر گرفت و ثانیاً استفاده از علم قاضی دچار کجروی و اعمال سلیقه نگردد.

واژگان کلیدی: علم قاضی، دادرسی کیفری، اثبات جرم، اقناع وجدان، ادله اثبات دعوی

مقدمه

مفهوم علم: علم از نظر لغت دارای معانی متعددی است، مثل دانش و دانستن، اظهار و روشن کردن دلیل و حجت، یقین و قطع، شناخت و معرفت و... اما در اصطلاح به دو معنی آمده است. خاص: یقین و اطلاع جازم که به معنی فلسفی و منطقی کلمه عبارت است از علمی که احتمال خلاف آن منتفی است. عام: قطع و ظن متأخم به علم که اطمینان و علم عادی نیز می‌گویند. (جعفری لنگرودی ۱۳۷۶: ۴۶۸)

اقسام علم نیز عبارتند از:

۱. عادی و یقینی
۲. طریقی و موضوعی
۳. نوعی و شخصی
۴. تفصیلی و اجمالی

مفهوم قاضی: قاضی اسم فاعل از ماده قضاء با مد قصر است. قضاء در معانی زیادی استعمال شده است. از جمله، اراده، خلق، امر، اظهار، اعلام، فعل، حتم، اتمام، فراغ و حکم است که همه این معانی در قرآن کریم نیز آمده است اما غالب‌ترین و مشهورترین معنای آن حکم است. فلذا قاضی یعنی حاکم و حکم کننده به عبارت دیگر کسی که میان مردم حکومت کند و در مورد اختلاف و نزاع بین مردم فصل خصومت نماید. (معین ۱۳۹۰: ۱۵)

اما معنای اصطلاحی قضاء، همان معنای لغوی آن است زیرا جمهور فقهاء این لفظ را در مشهورترین معنای قضاء که حکم است از باب اطلاق کلی بر فرد استعمال و از معنای عام به معنای خاص نقل نموده‌اند. فلذا معنای لغوی قضاء یا معنای اصطلاحی آن متحد می‌باشد. مؤید این نظر عبارت شهید ثانی در روضه است که قضاء را در تعریف تفسیر به نفس حکم نموده و فرموده است: «القضاء هو الحكم بین الناس» اما بیشتر فقهاء در کتابشان قضاء را تعریف نکرده‌اند و معنای مشهور لغوی آن را گرفته‌اند. بنابراین معنای اصطلاحی قاضی در فقه همان حاکم می‌شود. به عبارت دیگر قاضی کسی است که میان مردم حکومت کند و در مورد اختلاف و نزاع فصل خصومت نماید. پس معنای لغوی و اصطلاحی قاضی یکی است و فرقی با هم ندارند.

بخش اول: اعتبار علم قاضی در فقه

به اتفاق فقهای امامیه علم قاضی معصوم (ع) مطلقاً حجت است و آنچه مورد بحث و اختلاف است در مورد غیرامام می‌باشد، فلذا بنظر برخی بحث از علم معصوم (ع) ثمره‌ای نداشته و لغو و باطل است زیرا اولاً ما در زمان غیبت بسر می‌بریم و از وجود حضرات بی‌بهره هستیم. ثانیاً شیعه معتقد است که معصومین (ع) نسبت به افعال و کردار مردم آگاه و عالم هستند و آنها عرف به تکلیف خود و دیگران می‌باشند. ثالثاً عصمت آنها مانع تطرق تهمت و حکم به خلاف می‌شود.

قائلین به حجیت علم قاضی برای اثبات ادعای خود، چند دلیل اقامه کرده‌اند که اینک به ترتیب به بررسی تک تک آنها می‌پردازیم تا ببینیم چه اندازه بر مطلوب آنها دلالت دارند:

فصل اول: آیات

آیات مستند اعتبار علم سه دسته هستند به شرح ذیل:

الف- آیاتی که امر به حکم مطابق حق، قسط و عدل می‌کنند مانند آیات ذیل:

«یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس باحق» (سوره مبارکه ص، آیه شریفه ۲۶)

«و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط» (سوره مبارکه مائده، آیه شریفه ۴۲)

«و اذا حکتم بین الناس ان تحکموا بالعدل» (سوره مبارکه نساء، آیه شریفه ۶۱)

شیخ طوسی، صاحب جواهر و ابن زهره باتمسک به این آیات معتقدند که احکام معلق بر عناوین واقعیه هستند مانند حق، قسط و عدل و علم نیز طریق به واقع است پس جایز است بر طبق علم حکم شود و حکم به علم، حکم بحق و عدل و قسط است.

ب- گروه دوم آیاتی هستند که اجرای حکمی را معلق و موکول به صدق عنوان نموده‌اند یعنی اگر وصف عنوان، مصداق پیدا کرد، حکم و جوباً بر آن مترتب می‌شود. این آیات عبارتند از:

الزانیه و الزانی فالجلد و اکل واحد منها مائه جلد... (سوره مبارکه نور، آیه شریفه ۲)

زن و مرد زناکار را هر کدام صد ضربه شلاق بزنید.

و السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهم... (سوره مبارکه مائده، آیه شریفه ۳۸)

دستان زن و مرد سارق را قطع کنید.

این دسته از آیات مورد استناد کثیری از فقهاء چون، مرحوم سیدمرتضی، ابن زهره (ابن زهره ۱۴۱۷:۶۲۴) ملا احمد نراقی (نراقی ۱۳۹۶:۱۲) سید علی طباطبایی (طباطبایی ۱۳۴۲:۳۸۹) و صاحب جواهر (نجفی بی تا: ۸۹) واقع شده، در توضیح استدلال و علت تمسک این گروه به آیات مذکور اینکه شارع مقدس با خطابات تفصیلی احکام مختلفی را برای موضوعات واقعیه ثابت فرموده و با فرض اینکه مخاطب این احکام قضاتند بر آنها واجب است اگر به یکی از موضوعات علم پیدا کردند و مصداق عنوان بر آنها معلوم شد حکم را بر آن موضوع مترتب نمایند.

گروه سوم از آیات آنهایی هستند که دلالت بر لزوم حکم «بما انزل الله» می‌کنند: محقق کنی معتقد است (کنی ۱۳۴۰:۱۱۲) که این آیات منطوقاً و مفهوماً بر جواز حکم قاضی به علم خود دلالت می‌نماید. این آیات عبارتند از:

وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. (سوره مبارکه مائده، آیه شریفه ۵۱)

وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ. (سوره مبارکه مائده، آیه شریفه ۴۵)

وَمَنْ يُحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ. (سوره مبارکه مائده، آیه شریفه ۴۴)

استدلال به این آیات چنین است که آنها امر به صدور حکم قاضی طبق آنچه که خداوند نازل کرده است، می‌کنند یعنی قضاوت وضع نموده است پس اگر نزد قاضی موضوعی ثابت شود و نسبت به آن به‌عنوان موضوعی که حکمی کلی از طرف خداوند بر آن وضع شده است علم پیدا کند ولی حکم را طبق آنچه که خداوند فرموده صادر نکند، مطابق تعبیر آیات مذکور، فاسق، ظالم و کافر خواهد بود.

فصل دوم: روایات

روایاتی که قائلین به حجیت علم قاضی احتجاج کرده‌اند، برخی از قضاوت‌های امیرالمومنین (ع) را نقل می‌کنند و از آنها بدست می‌آید که حضرت در آن قضاوت‌ها به علم خود حکم می‌کرده‌اند. روایت اول، که مورد استناد کثیری از قائلین به جواز است داستان معروف دعوی حضرت رسول (ص) با اعرابی بر سر شتر است. روایت دوم روایت ابی صباح کنانی از امام صادق (ع) که فرمود: زن جوانی که به ازدواج پیرمردی درآمد بود، نزد عمر آوردند، هنگامی که شوهرش از دنیا رفت زن حامله بود و از او فرزند پسری متولد شد، پسران آن مرد مدعی شدند که آن زن عمل منافی عفت انجام داده و خود بر آن کار گواهی

دادند، عمر دستور داد زن سنگسار شود. علی (ع) از آنجا می‌گذشت، آن زن گفت: ای پسرعموی رسول خدا (ص) من دلیل و برهانی دارم. فرمود: دلیلت را ارائه کن. زن نامه‌ای را به حضرت داد و امام علی (ع) آن را قرائت کرد و فرمود: این زن شما را از تاریخ ازدواج آن پیرمرد با خود و از تاریخ همبستر شدنش با او و چگونگی آمیزش او، آگاه می‌کند، او را برگردانید. فردای آن روز کودکان همسال پسر را فراخواند و کودک آن زن را نیز خواند و به آنان گفت: بازی کنید. زمانی که کودکان سخت مشغول بازی شدند به آنها فرمود: بنشینید تا این که آرامش یافتند. سپس بر سر آنان فریاد کشید، کودکان همه برخاسته و ایستادند، ولی این کودک با کمک دستهایش برخاست. علی (ع) او را خواست و از میراث پدرش به او داد و برادرانش را که به او تهمت زده بودند تازیانه زد. عمر گفت: چگونه عمل کردی؟ حضرت فرمود: ضعف پیرمرد را از تکیه کردن کودک بر دستانش دریافتم. (حر عاملی ۹۷:۱۳۵۹)

فصل سوم: اجماع

در رابطه با حجیت علم قاضی، سید مرتضی می‌گوید: «لا خلاف بین الامامیه فی هذه المسئله» و شیخ طوسی می‌فرماید: «دلینا اجماع الفرقة» ابن زهره می‌گوید: «بدلیل اجماع الطائفة» (ابن زهره ۱۴۱۷:۶۱۵) و مرحوم ابن ادریس در کتاب السرائر چنین اظهار نظر می‌کند: «عندنا للحاکم ان یقضی بعلمه فی جمیع الاشیاء» لفظ عندنا صریح در اجماع نیست ولی ظهور در آن دارد. مرحوم سید مرتضی در مقام جواب به این اعتراض که چگونه ادعای اجماع می‌کنید در حالیکه ابن جنید تصریح بخلاف می‌کند می‌گوید اجماع منعقد شده است هم بین فقهای متقدم بر ابن جنید و هم بین فقهای بعد از او و صاحب جواهر می‌گوید: هیچکدام از دلائل مذکوره، دلالتی بر مطلوب ندارد جز اجماع «لیس فی شئی من الادله المذكوره عدا الاجماع منها دلاله علی ذلک»

فصل چهارم: دلیل عقلی

عمل نکردن قاضی به علم خود مستلزم فسق او یا ایفاف حکم است. دلیل دیگری که در این مورد کثیری از فقهاء بدان احتجاج کرده‌اند و یک دلیل عقلی محسوب می‌شود استدلالی است که مرحوم ابن زهره و شیخ الطائفة در خلاف و نجفی در جواهر و صاحب

ریاض بدان تمسک کرده‌اند و معتقدند اگر قاضی به علم خود عمل نکند منجر به فسق او یا ایقاف حکم می‌گردد.

فصل پنجم: ادله امر به معروف و نهی از منکر

صاحب جواهر می‌فرماید: «وقتی قاضی به علم خود حکم نکند لازم می‌آید عدم وجوب انکار منکر و امر بمرعوف و این امری باطل است، پس حکم قاضی بعلم واجب است تا چنین باطلی پدید نیاید و دلیلش این است که اگر قاضی به بطلان قول یکی از طرفین عالم باشد و به علمش حکم نکند یعنی، منع او از باطلش بر او واجب نیست پس عدم وجوب انکار منکر لازم آمده است و از طرفی حق طرف مقابل از بین می‌رود و قاضی در ایصال آن اقدامی نکرده است و حال آنکه به استحقاق او یقین داشته است پس عدم وجوب اظهار حق و امر به معروف لازم می‌آید و هر دوی اینها باطل است ولی اگر بگوییم واجب است قاضی به علم حکم کند مطلوب ثابت و این امر باطل پدید نیامده است». (نجفی بی تا: ۸۸)

فصل ششم: حدیث فدک

دلیل بعدی همان کلامی است که سید مرتضی برای اثبات اتفاق امامیه بر وجوب حکم به علم در مقابل ابن جنید آورده و صاحب ریاض و صاحب جواهر نیز بدان استناد کرده‌اند: همه امامیه حکم نکردن ابوبکر بر له حضرت زهرا (ع) در قضیه فدک را عملی مردود و ناصواب می‌دانند زیرا معتقدند وقتی حضرت مدعی هبه فدک از جانب پیامبر بدو شد و ابوبکر که به عصمت و طهارت او علم داشت و می‌دانست حضرت هیچگاه ادعای ناحق نمی‌کند، وجهی نداشت که از ایشان مطالبه بینه کند. (نجفی بی تا: ۱۰۱)

خلاصه وجه استدلال اینکه مردود شمردن عمل ابوبکر از سوی امامیه دلالت بر این دارد که نباید طلب بینه می‌کرد و با وجود علم به صدق زهرا (ع) باید مطابق آن حکم می‌کردند، لذا حکم صادره به نفع حضرت باید می‌بود و محتاج به دلیل دیگری نبود و این رد، می‌فهماند که امامیه بر حجیت علم قاضی اتفاق داشته‌اند.

بخش دوم: اعتبار علم قاضی در فرایند دادرسی کیفری

فصل اول: دیدگاه قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ در مورد علم قاضی

در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ قانونگذار در خصوص ادله اثباتی در موارد کیفری موضع روشن تری را اتخاذ کرده و با پیش‌بینی ادله اثباتی و قواعد حاکم بر آنها در بخشی مجزا از

قانون اظهار نظر در مورد موضوع مورد بحث را تسهیل نموده است. توضیح اینکه قانونگذار ۱۳۹۲ در ماده ۱۶۰ که ذیل عنوان مواد عمومی تنظیم شده است ادله اثبات جرم را احصاء نموده است. در ماده مذکور آمده است: ادله اثبات جرم عبارت از اقرار، شهادت، قسامه و سوگند در موارد مقرر قانونی و علم قاضی است. ظاهراً در این ماده علم قاضی هم سنگ و همعرض سایر ادله برشمرده شده است. با این حال ملاحظه سایر مواد مرتبط با بحث در قانون ۱۳۹۲ نشان می‌دهد که قانونگذار ما در تعزیرات سیستم دلایل معنوی را برگزیده است. این نتیجه را می‌توان از موادی از قانون اخذ نمود که صرف اقرار را کافی برای صدور حکم محکومیت ندانسته است. از جمله ماده ۱۷۱ که به موجب آن قانونگذار مقرر داشته است: «هرگاه متهم اقرار به ارتکاب جرم کند، اقرار وی معتبر است و نوبت به ادله دیگر نمی‌رسد و در ادامه بیان می‌دارد: مگر اینکه با بررسی قاضی رسیدگی کننده قرائن و امارات بر خلاف مفاد اقرار باشد که در این صورت دادگاه، تحقیق و بررسی لازم را انجام می‌دهد و قرائن و امارات مخالف اقرار را در رأی ذکر می‌کند».

این ماده دقیقاً همسو با ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ تنظیم گشته است. قانونگذار در این ماده مقرر می‌داشت: «هر گاه متهم اقرار به ارتکاب جرمی نماید و اقرار او صریح و موجب هیچ گونه شک و شبهه‌ای نباشد و قرائن و امارات نیز مؤید این معنا باشد، دادگاه مبادرت به صدور رأی می‌نماید و در صورت انکار یا سکوت متهم یا وجود تردید در اقرار یا تعارض با ادله دیگر، دادگاه شروع به تحقیق از شهود و مطلعین و متهم نموده و به ادله دیگر نیز رسیدگی می‌نماید».

بنابراین در نظام قانونگذاری بعد از انقلاب اسلامی با الهام از ویژگی‌های دادرسی اسلامی از قبیل حاکمیت قاعده «تدرا الحدود بالشبهات» و لزوم قطع و یقین برای قاضی می‌توان گفت که روش دلایل معنوی در تعزیرات کماکان تثبیت و تسجیل گردیده است. (طاهری ۳۱۷: ۱۳۸۳) در تأیید این مطلب، شورای عالی قضایی در بخشنامه‌ای به قضات سراسر کشور متذکر گردیده است:

«هرچند در برخی از جرایم طریق اثبات دعوی در قانون ذکر شده است، لیکن چون این امر از باب طریقیّت و حصول علم برای قاضی است و قاضی برای حصول قطع و یقین از هیچ نوع تحقیقی که علم را تحصیل کند منع نگردیده است، لذا در رسیدگی‌ها استفاده از طریق

علمی کشف جرم را مورد غفلت قرار ندهند و از وسایلی که دانش بشری در این زمینه فراهم نموده است، استفاده نمایند». (بخشنامه شماره ۱/۵۶۳۱۳ مورخ ۱۳۶۳/۱۲/۰۶)

به علاوه این مسأله به طور ضمنی از موادی که میان شهادت و اقرار شرعی با شهادت و اقراربری که دلیل شرعی محسوب نمی‌شوند تفکیک قائل شده و هر کدام را مشمول قواعد خاصی دانسته است، برداشت می‌شود. به عنوان مثال قانونگذار در ماده ۱۷۵ در تعریف شهادت شرعی آورده است:

«شهادت شرعی آن است که شارع آن را معتبر و دارای حجیت دانسته است اعم از آنکه مفید علم باشد یا نباشد». و این خود مبین این است که قانونگذار شهادت شرعی را در جرایمی غیر از تعزیرات، صرفنظر از اینکه در قاضی ایجاد علم و قناعت وجدانی کند معتبر دانسته است. مفهوم مخالف این عبارت آن است که در مواردی که اقرار یا شهادت، به تعبیر مقنن، دلیل شرعی محسوب نمی‌شوند باید در قاضی ایجاد علم کنند و یا حداقل همسو با سایر قرائن و امارات موجود در پرونده کیفری باشند.

به علاوه ماده ۲۱۲ قانون مجازات ۱۳۹۲ نیز مطلب گفته شده را بخوبی تأیید می‌کند. از محتوای ماده مذکور چنین بر می‌آید که مقنن جدید اهمیت فوق‌العاده‌ای را برای علم و اقناع وجدانی قاضی قائل شده است به نحوی که در صورت وجود تعارض میان علم قاضی با سایر ادله قانونی، علم قاضی را ملاک صدور رأی دانسته است و البته این مسأله را منوط به این دانسته که علم قاضی بین بماند و در غیر این صورت معتبر نمی‌باشد.

به نظر می‌رسد منظور قانونگذار این بوده است که برای صدور حکم به استناد علم قاضی، ادله معارض نباید به میزان یا کیفیتی باشند که قناعت وجدانی قاضی را خدشه‌دار نمایند چرا که در صورت وقوع این مسأله دیگر علمی وجود ندارد که دادرس بخواهد بر اساس آن حکم دهد.

در عین حال با ملاحظه مواد قانونی به نظر می‌رسد که قانونگذار در خصوص حدود، قصاص و دیات تلفیقی از سیستم ادله قانونی و معنوی را برگزیده است. این مسأله از آنجا ناشی می‌شود که قانونگذار در ماده ۱۶۰ قانون ۱۳۹۲ که در واقع به عنوان یک قاعده کلی در کلیات و قواعد عمومی حاکم بر ادله اثبات دعاوی کیفری پیش‌بینی شده است، علم قاضی را به عنوان یک دلیل اثباتی برای کلیه جرایم در نظر گرفته است. مسلماً وجود چنین ماده‌ای بدین معناست که حدود نیز می‌توانند با علم قاضی اثبات شوند. همین طور از

مضمون موادی همچون ماده ۱۶۱، ۱۶۲ و ۱۸۷ قانون ۱۳۹۲ چنین بر می‌آید که در حدود، قصاص و دیات ادله شرعی موضوعیت دارند و قاضی به استناد آنها رأی می‌دهد مگر اینکه علم به خلاف آن داشته باشد.

علی‌الاحوال فقهای اسلام در امر استناد قاضی به علم خود محدودیتی قائل نشده‌اند و آن را مطلقاً حجت دانسته‌اند. ما ضمن اذعان به پذیرش کلی این نظر معتقدیم نباید به صرف این اعتقاد تئوریک دست قاضی را بدون کنترل باز بگذاریم که در هر مورد بنا به تشخیص خود به امری علم پیدا کرد، طبق آن رأی دهد. درست است که «العلماء امناء الرسل» ولی همین علماء به دلیل عدم ارتباط مستقیم با منشاء وحی و لوح محفوظ، در معرض وسوس شیطانی قرار می‌گیرند و پرونده‌های متعدد در دادگاه انتظامی قضات موید این مطلب است، لذا باید اهرم‌های پیش‌گیرانه برای عدم ارتکاب خلاف را پیش‌بینی نمود. در وضعیتی که قاضی مجتهد از انگشتان دست نیز تجاوز نمی‌کند و دادگستری به قضات ماذون روی آورده است، باز گذاشتن دست قضات برای تمسک به علم خود بدون هیچ‌گونه قید و شرط، توالی فاسده بسیاری به همراه دارد. این است که در عین اعتقاد به حجیت علم قاضی، جواز تمسک قاضی به علم خود را با رعایت شرایطی مجاز می‌دانیم و در غیر جمع این شرایط، امکان استناد را ممنوع می‌دانیم.

در نهایت شاید بتوان گفت که قانونگذار راه‌حل میانه را اتخاذ نموده است. بدین ترتیب که سیستم حاکم بر ادله اثبات در قانون فعلی ما، در حدود، قصاص و دیات تلفیقی از سیستم‌های قانونی و سیستم ادله معنوی با مرجح دانستن سیستم ادله معنوی است. در واقع از مجموع موادی که در قانون مجازات اسلامی در این خصوص نگاشته شده می‌توان چنین برداشت کرد که دادرس کیفری باید برای صدور حکم محکومیت در این جرایم به اقناع وجدانی و علم دست یابد. با این حال اگر دادرس علی‌رغم تحقیقات جامعی که انجام داد به قناعت وجدان دست نیابد، قانونگذار در این دست جرایم صدور حکم محکومیت را منوط به وجود شرطی برای او امکان‌پذیر دانسته است. به این ترتیب که در مواردی که دادرس از رسیدن به علم و اقناع وجدانی باز بماند، می‌تواند به دلایل قانونی که مخالف با علم و وجدان وی نباشد عمل نماید. به بیان دیگر در عمل به ادله اثبات، علم به وفاق شرط نیست بلکه همین که علم به خلاف وجود نداشته باشد و دادرس نتواند به صحت آنها خدشه‌ای وارد نماید، امکان صدور حکم وجود دارد.

مسئله از سیاق عبارت «در مواردی که دعوی کیفری با ادله شرعی از قبیل اقرار و شهادت که موضوعیت دارد، اثبات می‌شود، قاضی به استناد آنها رأی صادر می‌کند مگر اینکه علم به خلاف آن داشته باشد» به کار رفته در ماده ۱۶۱ قانون مجازات ۱۳۹۲ برمی‌آید که اگر قاضی علم به خلاف دلیل شرعی موجود همچون اقرار یا شهادت داشته باشد دیگر نمی‌تواند به استناد آنها حکم به محکومیت متهم دهد. علی‌ایحال حجیت بینه و اقرار، جعلی است یعنی تابع علمی است که برای قاضی به وجود می‌آورد، ولی حجیت علم، ذاتی است. جعل طریق ظنی مثل شهادت و اقرار برای کسی موضوعیت دارد که واقع را نمی‌داند ولی کسی که با حاق واقع در ارتباط است، استناد به این طریق ظنی ممنوع است. لذا اگر قاضی علم به خطای طریق پیدا کند، نمی‌تواند به آن استناد کند.

فصل دوم: نوآوری‌های قانون مجازات اسلامی در خصوص علم قاضی

قانونگذار در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ دست به نوآوری‌هایی در خصوص ادله اثبات دعوی کیفری زده است. اولین نوآوری که در قانون جدید در این خصوص به چشم می‌خورد، اختصاص بخشی مجزا از کتاب اول قانون جدید مجازات اسلامی به ادله اثبات در امور کیفری است. این مسأله در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ رعایت نشده بود و نقطه ضعفی بر آن قانون محسوب می‌شد. در واقع قانونگذار سابق کشور ما در خصوص اثبات در امور کیفری، قانون مستقلی را در نظر نگرفته بود. بلکه مباحث مربوط به اثبات به صورت پراکنده و غیرمنسجم در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ و قانون آیین دادرسی کیفری بیان شده بود. لذا در زمان حکومت قانون سابق پژوهشگران علاقه‌مند به بحث محوری دلیل پیشنهاد می‌کردند قانون مستقلی به مسأله اثبات در امور کیفری اختصاص یابد و در ضمن آن کلیه مسائل مربوط به دلایل اثباتی و نظام مطلوب قانونگذار در اثبات مطرح گردد. (حیدری ۱۳۹۱: ۲۷۱)

در حال حاضر با تدبیری که قانونگذار ۱۳۹۲ در این باره اندیشیده است، مشکل مذکور مرتفع گردیده است. اگرچه جایگاه ادله اثبات بر این اساس که جزء مسائل شکلی و مرتبط با رسیدگی است، قانون آیین دادرسی کیفری می‌باشد، قانونگذار ۱۳۹۲ با پیش‌بینی بحث ادله اثباتی در قانون مجازات اسلامی خلاف قانون‌نویسی رایج عمل کرده است.

بدین ترتیب در حال حاضر و در بحث ادله اثباتی در امور کیفری، بخش پنجم از کتاب اول این قانون که خود مشتمل بر پنج فصل است به ادله اثباتی در امور کیفری اختصاص یافته و قانونگذار در این بخش مهم‌ترین ادله اثباتی و نیز قواعد حاکم بر ارائه و کاربرد آنها در مراجع کیفری را مطرح نموده است و قضات و مجریان قانون را از سردرگمی‌هایی که تا قبل از این در بحث دلایل اثباتی با آن مواجه بودند، رها نموده است.

در خصوص آثار سیستم مبتنی بر علم قاضی می‌توان گفت: علم قاضی از این جهت ممکن است به ضرر متهم باشد که نقش اصلی در دعوی به قاضی داده می‌شود که با ایراد اتهام، اصل براءت و یا اماره بی‌گناهی متهم را بی‌اعتبار سازد و او را مجرم تلقی کند. یعنی بار اثبات دلیل بر عهده قاضی است. حال اگر متهم به‌جای جواب سکوت اختیار کند، ممکن است این سکوت مطلق نوعی اقرار ضمنی بر ارتکاب جرم تلقی شده و به ضرر وی باشد. یعنی متهم نیز باید برای ایجاد اطمینان در قاضی به‌صورت فعال در جریان دادرسی شرکت کند و بی‌گناهی خود را با دلیل ثابت نماید، امری که با طبیعت سیستم علم قاضی در تعارض می‌افتد. هرچند در اعتبار این امر اختلاف نظر هست و صرف سکوت چیزی را نمی‌تواند ثابت کند. زیرا یک قاعده فقهی در این مورد داریم که عبارت است از: لا ینسب لساکت قول. یعنی نمی‌توان بر کسی که نسبت به امری سکوت کرده است. امری را نسبت داد.

از طرفی سیستم علم قاضی ممکن است به نفع متهم باشد، زیرا پذیرش سیستم علم قاضی به متهم حق می‌دهد که با سکوت خود در بسیاری از مواقع در وجدان قاضی ایجاد تردید نماید و مانعی برای تحقق علم برای قاضی شود و می‌دانیم که در موارد شک متهم سود می‌برد زیرا الحدود تدرا بالشبهات. اصل براءت نیز در این مورد به یاری متهم می‌شتابد و موجب می‌شود در پناه این سپر محکم راه را بر عمل به گونه مشکوک سد نماید و تنها در صورت وجود دلایل مکفی و مثبت اتهام، حکم محکومیت وی را صادر نماید. سپر اصل براءت و قاعده درء سنگری محکم برای متهم می‌سازند که او را از ارائه دلیل معاف می‌سازند. (خامنه‌ای ۱۳۹۰: ۵۷)

در خصوص دلایل اثبات جرم، ماده ۱۶۰ در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مقرر می‌دارد: «ادله اثبات جرم عبارت از اقرار، شهادت، قسامه و سوگند در موارد مقرر قانونی و علم قاضی است». بنابر این علم قاضی در قانون فعلی خود به‌طور مستقل یکی از ادله اثبات

جرم شناخته شده است. مسأله دیگری که می‌توان به طور خاص، در بحث علم قاضی به عنوان یک رویکرد نوآورانه و در جهت رفع مشکلات موجود در این زمینه به آن نگریست، تعریفی است که قانونگذار کیفری از علم قاضی ارائه کرده است. قانونگذار ۱۳۹۲ در ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد: «علم قاضی عبارت از یقین حاصل از مستندات بین در امری است که نزد وی مطرح می‌شود. در مواردی که مستند حکم، علم قاضی است، وی موظف است قرائن و امارات بین مستند علم خود را به طور صحیح در حکم قید کند».

از تعریفی که در ماده ۲۱۱ به آن اشاره شد نکاتی برداشت می‌شود که ذیلاً به تحلیل آنها می‌پردازیم: اولین مسأله‌ای که از تعریف فوق به دست می‌آید این است که به نظر می‌رسد قانونگذار به جدال‌های موجود بر سر اینکه منظور از علم قاضی، علم شخصی است یا حصولی پایان داده است. چرا که در ماده ۲۱۱ به صراحت منظور از علم را یقین حاصل از مستندات بین در امری که نزد وی مطرح است، دانسته است و علم حاصل از مستندات بین هم نمی‌تواند علم شخصی دادرسی پرونده باشد. آنچه که این برداشت را تقویت می‌کند قسمت ذیل همین ماده است که در آنجا قانونگذار کیفری، قاضی را مکلف کرده است که قرائن و امارات بین مستند علم خود را به طور صریح در حکم قید کند و مسلماً قرائن و امارات بین نمی‌تواند مشتمل بر دیده‌ها یا شنیده‌های شخصی دادرسی باشد.

همینطور می‌توان در تأیید این برداشت به تبصره ماده ۲۱۱ نیز استناد نمود که به نظر می‌رسد قانونگذار در آنجا به نوعی درصدد توضیح منظور خود از مستندات بین بوده است و مقرر داشته است: «مواردی از قبیل نظریه کارشناس، معاینه محل، تحقیقات محلی، اظهارات مطلع، گزارش ضابطان و سایر قرائن و امارات که نوعاً علم آور باشند می‌تواند مستند علم قاضی قرار گیرد». بدین ترتیب می‌توان دریافت که منظور از مستندات بین، مواردی است که قابل درج شدن در پرونده کیفری و قابل بررسی توسط مراجع عالی‌تر باشند. به نظر می‌رسد پذیرش این نظر و فاقد اعتبار دانستن علم شخصی دادرسان با معیارهای دادرسی عادلانه و ضرورت‌های مربوط به حقوق دفاعی متهمان، سازگارتر بوده و به خصوص زمینه را برای بررسی مستند علم دادرسان در مراحل عالی‌تر رسیدگی‌های کیفری فراهم خواهد نمود.

در واقع با این برداشت، استناد به علم شخصی برای دادرسی دادگاه مجاز نمی‌باشد. منظور از علم شخصی دادرسی معلومات و اطلاعات شخصی وی است که خارج از محتویات پرونده به آن دست‌یافته است و هیچ نمود و جلوه‌ای در اوراق پرونده و ادله مطروحه در دادگاه ندارد.

به بیان دیگر، منظور از علم شخصی معلوماتی است که در خارج از جلسه دادگاه برای دادرس به عنوان یک شخص از اشخاص جامعه حاصل شده است و نه به این اعتبار که او دادرس پرونده است. جهات زیر می‌تواند عدم پذیرش توسل به علم شخصی در رسیدگی‌های کیفی را توجیه نمایند:

۱. در نظام اقناع وجدانی و با حاکمیت اصل آزادی ارزیابی دلایل از سوی دادرسان، نقش آنها بسیار اهمیت می‌یابد. علاوه بر تعهدات اخلاقی و انسانی که از درون، دادرس را کنترل می‌کنند، کنترل‌های خارجی و به‌خصوص نظارت مراجع عالی قضایی هم ضرورت می‌یابد. چنین کنترلی در صورتی میسر می‌گردد که آنچه قاضی در تصمیم‌گیری خود به آن استناد می‌نماید و در واقع حکم خود را بر آن مبتنی می‌سازد، قابل عرضه و ارائه به دیگران باشد و اگر نه چنانچه به صرف اینکه دادرس مدعی داشتن علم و اطمینان شد، حکم وی پذیرفته شود، حقوق و آزادی‌های مردم بازیچه خواسته‌ها، تصورات و سلاقی شخصی قضات خواهد شد.

۲. قاضی نیز انسانی است همانند سایر انسان‌ها و مشاهدات و تجربیات اختصاصی وی به هیچ عنوان از نظر قانونگذار ارزشی بیش از مشاهدات یا ادعاهای دیگران ندارد. مجاز ساختن صدور حکم بر اساس علم شخصی، موجبات لغزش قضات و نیز وحشت مردم از دستگاه قضایی را فراهم خواهد آورد. ضمن اینکه همان‌طور که سایرین ممکن است در مرحله ادراک، به خاطر سپردن و یا یادآوری پدیده‌ها و وقایع خارجی، بی‌آنکه خود بدانند دچار اشتباه شوند، یقین ناشی از یافته‌ها و مشاهدات شخصی قضات نیز ممکن است با واقع منطبق نباشد.

۳. مسلم است که مدعی و دادرس نمی‌توانند یک نفر باشند. در موارد وجود علم شخصی، دادرس در حکم مدعی قرار می‌گیرد. ضمن اینکه جز دانای مطلق، کسی از صحت یا عدم صحت ادعای وی خبر ندارد.

۴. موجه دانستن صدور حکم براساس علم شخصی قضات، از عدالت به دور است. زیرا در این صورت سرنوشت متهم برحسب اینکه توسط کدام دادرس به پرونده وی رسیدگی گردد، متفاوت خواهد شد. دادرسی که علم شخصی دارد و دادرسی که از چنین علمی بی‌بهره است، عدالت اقتضا می‌کند که ذهن دادرس هنگام ارزیابی دلایل و تکوین اقناع وجدانی، از هرگونه معلومات پیشینی در مورد پرونده خالی باشد، عملیات ارزیابی دلایل تنها از خلال

طرح ادله در دادگاه و اخذ نظر طرفین دعوا کامل گشته و دادرس با ملاحظه مباحثات طرفین و نیز نحوه ارائه دلایل از سوی آنها، به اقناع وجدان برسد. (یوسفیان ۱۳۸۱: ۱۲۵)

شاید فلسفه اینکه قانونگذار کشور ما در بند «ت» ماده ۴۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در بیان یکی از جهات رد دادرس مقرر داشته است که: «دادرس در همان امر کیفری قبلاً تحت هر عنوان یا سمتی اظهارنظر ماهوی کرده یا شاهد یکی از طرفین بوده باشد». ناشی از همین امر باشد که دادرس نباید نسبت به پرونده علم پیشینی و سوابقی در ذهن داشته باشد.

قانونگذار کشورمان، در قانون ۱۳۹۲ اگرچه صراحتاً تمسک دادرس به علم شخصی خارج از محتویات پرونده را منع نکرده است اما شیوه نگارش ماده ۲۱۱ و تبصره آن به نحوی است که به خوبی می‌توان دریافت که منظور قانونگذار از علم، علم حصولی برآمده از دلایل، قرائن و امارات موجود در پرونده کیفری است.

ماده ۱۷۶ قانون مجازات اسلامی اشعار می‌دارد: «در صورتی که شاهد واجد شرایط شهادت شرعی نباشد، اظهارات او استماع می‌شود. تشخیص میزان تأثیر و ارزش این اظهارات در علم قاضی در حدود اماره قضائی با دادگاه است». علم قاضی در اصل به معنای صدور حکم بر اساس علم شخصی است که مستند به امارات قضایی باشد. لازم است قاضی با بی‌طرفی در جریان دعوای مطروحه قرار بگیرد و به نحوی از انحاء به آن علم پیدا کرده باشد. در هر صورت علم قاضی باید مستند به دلیلی باشد که این دلیل می‌تواند یک اماره قضایی باشد. اصولاً حکم کردن بر اساس امارات قضایی در بسیاری موارد ارجح است تا نادیده گرفتن این علم و صدور حکم بر اساس سایر دلایل.

به‌طور مثال، صدور حکم بر اثبات نسب شخص، بر اساس آزمایش DNA، با درصد صحت بالای (۹۹ درصد) از نظر تمام عقلا امری صحیح‌تر است تا این که در صدور حکم، به دلایلی چون اقرار یا شهادت تکیه شود، که با درصد بالایی از اشتباه و کذب می‌تواند همراه باشد، زیرا واضح است که آزمایش مذکور از جمله مواردی است که در غالب علم قاضی می‌گنجد. البته با توجه به آنکه علم قاضی از جمله ادله اثبات دعواست، بنابراین در جایی که دلیل قوی وجود دارد، به طور مثال سند رسمی یا اقرار صریح وجود دارد که قاطع دعواست و کذب اقرار کننده نیز نزد قاضی مشخص نیست، دلیلی برای عمل بر اساس علم قاضی وجود ندارد. (داورزنی ۱۳۹۴: ۹۸)

در عین حال ماده ۱۶۲ قانون فوق‌الذکر اشعار می‌دارد: «هرگاه ادله‌ای که موضوعیت دارد فاقد شرایط شرعی و قانونی لازم باشد، می‌تواند به عنوان اماره قضائی مورد استناد قرار گیرد، مشروط بر اینکه همراه با قرائن و امارات دیگر، موجب علم قاضی شود». شاید بتوان گفت امارات قضایی بهترین طریق تحصیل علم برای قاضی می‌باشند. برای مثال یک تار مو، یک قطره خون متعلق به متهم، یک طناب، اظهار نظرات پزشکی قانونی، پلیس علمی، نظرات کارشناسانه پلیس بین‌الملل در خصوص کارشناسی خط و بررسی جعل، انگشت‌نگاری در مورد اسناد، آزمایش خون، تحلیل ژنتیکی یافته‌ها، بازرسی بدنی و بازرسی اتومبیل متهم، می‌توانند طرق تحصیل علم برای قاضی باشند. باید یادآوری نمود هر چند نظریات کارشناسی می‌توانند برای قاضی راهنمای خوبی باشند، ولی به هر حال، تصمیم‌گیرنده و بررسی‌کننده حجیت این نظرات، شخص قاضی است. ممکن است امارات متعدد برای قاضی علم ایجاد نکند ولی یک اماره کوچک موجبات ایقان وجدان وی را فراهم سازد. در این رابطه، قاضی می‌تواند در صورتی که جریان تحقیقات پرونده با محلی غیر از محل حوزه قضایی آن قاضی ارتباط پیدا کند، به قاضی دیگری در حوزه قضایی دیگر نیابت قضایی دهد و طریق تحصیل علم وی، اطلاعاتی باشد که از رهرو مداخله قاضی نیابت‌گیرنده حاصل می‌شود. البته، علم قاضی می‌تواند در جریان تحقیقات مقدماتی به عنوان قاضی تحقیق یا در خلال صدور رای در دادگاه، به عنوان قاضی صادرکننده رای (قاضی من‌بیده الحکم) باشد. مسأله دیگری که لازم است به آن اشاره شود این است که قانونگذار در تعریف علم به یقین حاصل از مستندات بین اشاره کرده است که شاید موجب این سوال شود که آیا قانونگذار ۱۳۹۲ از به‌کار بردن یقین به علم یقینی نظر داشته است؟ مسلماً دستیابی به علم یقینی در موارد قضایی اگر نه غیرممکن ولی بسیار دشوار و نادر خواهد بود. پس قانونگذار یقین را به معنای علم عادی و سکون نفس به‌کار برده است و در واقع در پی بیان این بوده است که دادرس می‌بایست برای صدور حکم محکومیت علیه متهم به اقناع وجدانی برسد و تنها زمانی مجاز به صدور چنین حکمی است که مستندات بین موجود در پرونده کیفری و ارائه شده نزد وی او را نسبت به مجرمیت متهم اقناع کرده و در وی اطمینان یا به تعبیری سکون نفس ایجاد نمایند.

علم قاضی می‌تواند از هر چیزی حاصل شود، شاید یکی از مهمترین آن‌ها نظریات کارشناسان مورد وثوق باشد. در حالی که در قوانین موجود در حقوق ایران، از کارشناسی

تعریفی به عمل نیامده است، نویسندگان مختلف، هر یک به فراخور ذوق و سلیقه خود، تعاریفی از کارشناسی ارائه داده‌اند. به عقیده برخی رجوع به کارشناس عبارت است از: «گماشتن اشخاص صلاحیت دار به اجرای تحقیقات و اظهار عقیده نسبت به امری که بین اصحاب دعوی مورد اختلاف است و رسیدگی به آن اطلاعات مخصوص لازم دارد». (متین دفتری ۱۳۴۸:۴۰۷) برخی دیگر بر این باورند که: «کارشناسی عملی است تحقیقاتی، که اشخاص صلاحیت داری را به نام کارشناسان مأمور می‌کنند تا امر مورد اختلاف را که رسیدگی به آن اطلاعات فنی خاص لازم دارد، مورد بررسی قرار دهد و نظر خود را به دادگاه اعلام دارد». (صدر زاده ۱۳۸۵:۱۶۳)

در هر یک از تعاریف مذکور از زاویه‌ای به کارشناس نگاه شده است. چنانچه در برخی عنایت به رجوع به کارشناس بوده و در برخی دیگر بر روی عمل کارشناسی تاکید شده است. در حالی که در هر تعریف بر «انجام تحقیقات» و «اظهار نظر» درباره «اموری که به اطلاعات فنی خاصی نیاز دارد» به عنوان عناصر سه گانه تعریف کارشناسی، تصریح گردیده، لیکن به دو عنصر اساسی دیگر که ذکر آنها ضرورت دارد، تصریحی به عمل نیامده است و آن دو عنصر عبارت است از: «تعیین نوع امری که به کارشناس ارجاع می‌شود» و «ملاک الزام این ارجاع». بنا به مراتب مذکور بهتر است آن را این گونه تعریف نماییم: کارشناسی عبارت است از تحقیق و بررسی و اظهارنظر به وسیله افراد متخصص واجد شرایط نسبت به امری موضوعی، حسب ارجاع دادگاه، بنا به تشخیص وی یا به حکم قانون، که رسیدگی به آن امر نیاز به اطلاعات یا مهارت فنی خاص داشته و بدین ترتیب، به عنوان یکی از ادله اثبات دعوا قابلیت تاثیر در رأی دادگاه را پیدا می‌کند.

فصل سوم: جایگاه علم قاضی در میان سایر ادله اثباتی کیفری

شکی نیست که اگر سخن از مشروعیت یا عدم مشروعیت علم قاضی می‌شود، منظور، علم وی نسبت به ادله اثبات احکام نیست، زیرا این علم لازمه قضاوت است و چنین علمی برای وی مفروض است و بر وی تکلیف است که نسبت به آن عالم باشد. (موسوی خمینی ۱۳۹۰:۲۱۲) بحث ما در این مورد، ناظر به علمی است که نسبت به ادله اثباتی مربوط به تحقق موضوعات متنازع فیه در عالم خارج مطرح می‌شود زیرا قاضی باید بر اثبات امور موضوعی در عالم خارج به یقین رسیده باشد. این نوع علم نیز بر دو نوع است:

۱. علمی که قاضی از خارج پرونده به دست می‌آورد؛ مثل اینکه شخصاً شاهد حادثه‌ای بوده یا در اثر معاشرت خود با افراد جامعه متوجه واقعه‌ای شده باشد.

۲. علمی که در اثر مطالعه پرونده و اوضاع و احوال و قرائن موجود در پرونده برای وی حاصل می‌شود.

در هر صورت علم قاضی می‌تواند از طریق مشاهدات خود و حضور سریع در محل وقوع جرم پیدا شود. همان‌طوری که می‌تواند از طریق تفتیش منزل متهم، مشاهده آثار و ادوات جرم مثل چاقو و اسلحه، بازرسی بدنی، کالبد شکافی جسد مقتول، مشاهده یک نامه تهدید آمیز یا هتک کننده حرمت، یک سند مجعول و سایر وسایلی که در جهت ارتکاب جرم از آنها استفاده شده، تحصیل شود. در جرایم مشهود لازم است قاضی به همراه ضابط و منشی خود و با اطلاع دادن قبلی به دادستان در محل وقوع جرم حاضر شده به معاینه محل بپردازد. این معاینه قاضی حتی‌الامکان باید با حضور متهم و به صورت تعارضی صورت گیرد. در خصوص دامنه تمسک به علم قاضی نیز عده‌ای معتقدند چنین علمی در همه مراحل دادرسی باید مدنظر قرار گیرد و گروهی بر این باورند که این علم فقط در مرحله صدور رای باید مدنظر واقع شود. به نظر این عده اخیر - که اکثریت را تشکیل می‌دهند - اگر قرار باشد در مرحله تحقیق نیز این علم مدنظر قرار گیرد، در اکثر موارد روند دادرسی را به اشتباه و خطا انداخته نیل به حقیقت را با بدترین موانع مواجه می‌سازد. (حسینی نژاد ۱۳۷۴: ۵۹)

در مقابل این عده، دسته دیگر معتقدند که علم قاضی باید در همه مراحل دادرسی و در مقابل تمامی دادگاه‌های بازدارنده به کار آید و در مقابل همه انواع دلائل نیز مطرح باشد. (آخوندی ۱۳۶۸: ۷۸) به نظر می‌رسد سیستم علم قاضی در همه مراحل کاربرد داشته و این معنا را از لابلای مواد آئین دادرسی کیفری جدید نیز می‌توان استنباط نمود که تفکیکی بین مراحل مختلف دادرسی نداده است. با این حساب، صرف‌نظر از مرحله مداخله قاضی و یا نوع قاضی، نظر قالب این می‌باشد که باید علم قاضی را مطلقاً دلیل قلمداد نمود. بنابراین، علم قاضی برای قاضی دیوان عالی کشور نیز حجت است. ممکن است قاضی دیوان با علم خود متوجه شود توصیف‌های قضایی ارائه شده توسط قاضی رسیدگی کننده در مرحله بدوی مطابق اصول قانونی نبوده است. ولی البته نمی‌تواند علم قاضی بدوی را مخدوش و بی‌اعتبار کند.

برخی از حقوقدانان نیز معتقدند علم قاضی در مرحله تحقیق - که در سیستم جدید دادسرا عنوان دادیار و بازپرس بخود گرفته‌اند - برای قاضی صدور رای حجیت ندارد. زیرا علمی که حجیت دارد نسبت به قاضی من بیده الحکم است که در صدور رای دخالت می‌نماید. در هر صورت در خصوص علم قاضی در اثبات جرایم باید گفت، قاضی نمی‌تواند با اکتفا به عبارتی نظیر «دفاعیات بلاوجه متهم» یا «استماع اظهارات طرفین» خود را فارغ از بیان نوع ادله استنادی طرفین، نماید. متأسفانه، در برخی دادگاه‌ها به ویژه دادگاه‌های تجدیدنظر به نوع اظهار به‌خصوص طرفین و مستندات آنها اشاره نمی‌شود. زیرا ممکن است طرف، عناوین مختلفی در لایحه تجدیدنظر خواهی خود مطرح کرده باشد، لذا بر قاضی این تکلیف وجود دارد که نوع دلیل استنادی را برشمرده، آنگاه مستدلاً به رد و یا اثبات آن پردازد و چنانچه تکراری یا موهون هستند نیز صریحاً بر تکرار و وهن آنها اشاره نماید.

فصل چهارم: موارد خاص تبعیت از علم قاضی

گفتار اول: موارد غیرمصرح در قانون با وجود مقام بیان

ماده ۱۰۵ قانون مجازات پیشین به طور مطلق به حاکم شرع این اختیار را داده بود که هم در حق الله و هم در حق الناس به علم خود عمل کند، اما جای این سؤال مطرح بود که در مواردی که در این قانون قانونگذار در مقام احصاء ادله اثباتی به علم قاضی اشاره نکرده، آیا می‌توان برای علم قاضی دلیل قائل شد یا خیر؟ گروهی معتقد بودند که با توجه به اینکه قانون مجازات ما به‌خصوص در ماده ۱۰۵ آن از نظرات امام خمینی(ره) تبعیت نموده که بطور مطلق چه در حق الله و یا در حق الناس به قاضی این اختیار را داده که به علوم خود عمل نماید، لذا در همه موارد مطلقاً اعم از کیفری و مدنی قاضی می‌تواند به علم خود عمل نماید. به‌خصوص اینکه کتاب القضاء که حاوی حکم کلی جواز مطلق عمل قاضی به علم خود اعم از حق الله و یا حق الناس است، حاکم بر سایر ابواب فقه می‌باشد. اما به نظر می‌رسد در مواردی که قانونگذار در مقام احصاء ادله اثباتی به علم قاضی اشاره ننموده بود علم قاضی دلیل نداشته بلکه این علم فقط در مواردی دلیل محسوب می‌شد که:

- یا قانونگذار طرق اثباتی را برای جرم بخصوص احصاء نکرده باشد.
- یا صریحاً مقنن علم قاضی را در ردیف ادله اثباتی جرم آورده باشد.

برای نوع اول می‌توان تعزیرات را مثال آورد. در این موارد، قانونگذار ادله اثباتی خاصی را پیش‌بینی ننموده است، بنابراین به اطلاق ماده ۱۰۵ قانون سابق می‌توان عمل نمود و در موارد تعزیرات علم قاضی را دلیل دانست.

البته در باب تعزیرات، رویه قانونگذاری قانون مجازات اسلامی و سیر تغییر و تحولات مربوط به آن نیز نشان‌دهنده برخی حساسیت‌ها است و احترام به اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها در حقوق جزا اقتضاء می‌نماید که حداقل امکان دست قاضی در اختیاراتش به صورت مبسوط و وسیع باز نباشد تا وی بر حسب سلیقه و تصمیم شخصی حکم صادر ننماید. مصداق بارز این موضوع، تغییراتی است که قانون جدید در باب تعزیرات اعمال نموده است، بدین صورت که در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ در باب تعزیرات بیان شده بود که «تعزیر، تأدیب و یا عقوبتی است که نوع و مقدار آن در شرع تعیین نشده و به نظر حاکم و اگذار شده است، از قبیل حبس و جزای نقدی و شلاق که میزان شلاق بایستی از مقدار حدّ کمتر باشد».

اما در ماده ۱۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مقرر شده است «تعزیر مجازاتی است که مشمول عنوان حد، قصاص یا دیه نیست و به موجب قانون در موارد ارتکاب محرمات شرعی یا نقض مقررات حکومتی تعیین و اعمال می‌گردد. نوع، مقدار، کیفیت اجراء و مقررات مربوط به تخفیف، تعلیق، سقوط و سایر احکام تعزیر به موجب قانون تعیین می‌شود. دادگاه در صدور حکم تعزیری، با رعایت مقررات قانونی، موارد زیر را مورد توجه قرار می‌دهد:

الف- انگیزه مرتکب و وضعیت ذهنی و روانی وی حین ارتکاب جرم

ب- شیوه ارتکاب جرم، گستره نقض وظیفه و نتایج زیان‌بار آن

پ- اقدامات مرتکب پس از ارتکاب جرم

ت- سوابق و وضعیت فردی، خانوادگی و اجتماعی مرتکب و تأثیر تعزیر بر وی»

برای نوع دوم نیز می‌توان قوادی، قذف، محاربه و شرب خمر را مثال آورد که قانونگذار در مقام احصاء ادله اثباتی جرم مزبور، به علم قاضی اشاره ننموده بود. یعنی می‌توان استنباط کرد که شرب خمر فقط از طرق اثباتی خاص خود (شهادت شهود و یا اقرار مرتکب) قابل اثبات بود. لذا چنانچه ضابط دادگستری و یا حتی قاضی در مجلس شراب شاهد بطری‌های

نیم استفاده شراب و یا حتی بوی مسکر از دهن حضار استشمام شود، نمی‌توان نسبت به شرب خمر حد مربوطه را جاری ساخت زیرا علم قاضی در این مورد خاص حجیت ندارد. اما به نظر می‌رسد قانونگذار در ماده ۱۶۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ که اشعار می‌دارد: «در مواردی که دعوی کیفری با ادله شرعی از قبیل اقرار و شهادت که موضوعیت دارد، اثبات می‌شود، قاضی به استناد آنها رأی صادر می‌کند مگر اینکه علم به خلاف آن داشته باشد»، به تمام این بحث‌ها خاتمه داده و در خصوص حدود حجت را تمام کرده و در مواردی که حتی ادله شرعی وجود دارد، اگر قاضی علم به خلاف آن داشته باشد می‌تواند با ذکر دلایل و مستندات خود علم خود را مبنا قرار دهد. به نظر می‌رسد قانونگذار نسبت به قانون پیشین دست قضا را در خصوص دلایل اثبات جرم بیش از پیش باز گذارده است.

گفتار دوم: برخی تخلفات ویژه

بعضی تخلفات و جرایم فقط از طرق خاصی قابل اثباتند یعنی در این مورد قاضی نمی‌تواند به هر دلیلی استناد کند مگر به دلایلی که واجد آن اعتبار خاصند. اکثراً تخلفات رانندگی از این قبیلند. در این موارد، به صورت مجلس و یا گزارشات ضابطین دادگستری اکتفا می‌شود. این است که برخی از حقوق‌دانان معتقد شده‌اند این صورت مجلس‌ها اعتبار ویژه‌ای دارند و تا زمانی که دلیل مخالف مثل ادعای جعل آنها پیدا نشود، اعتبار خود را در محکمه دارند. (عظیمی ۱۳۸۱: ۷۸)

در تفسیر مواد ۳۲۳ و ۳۲۴ آیین دادرسی کیفری سابق شرط امکان استناد به چنین گزارشاتی این بود که:

- اولاً خود مامور شخصاً مبادرت به صدور سند نموده باشد یعنی از طریق فرد زیر دست دیگری این کار را انجام نداده باشد.
- ثانیاً برای این کار صلاحیت ذاتی داشته باشد و در چهار چوب وظایف شغلی خود مبادرت به صدور چنین مدرکی نموده باشد.
- ثالثاً بر مبنای گمان و حدس نباشد، بلکه به طور واضح و صریح تحقق امری را اثبات نماید. لذا، چنانچه در گزارش پلیس خطاهایی مثل عدم ذکر شماره دقیق پلاک ماشین متخلف وجود داشته باشد، نمی‌توان چنین گزارشی را دلیل مستند حکم تلقی نمود.

- رابعاً اسناد مربوطه و گزارش‌های آن تمامی شرایط ماهوی و شکلی را دارا باشند. البته، در آیین دادرسی کیفری جدید مشابه مواد ۳۲۳ و ۳۲۴ قانون آیین دادرسی کیفری سابق وجود ندارد. به هر حال، باید متذکر شد اثر گزارش‌های ضابطین دادگستری در حد تبدیل بار اثبات دلیل است، یعنی بار اثبات دلیل بی‌گناهی را بر عهده متهم قرار می‌دهند. در این رابطه، گزارش‌های مامورین اداره راه، مامورین جنگل‌بانی، و مامورین شهرداری مبنی بر وقوع تخلفات مربوط به آیین‌نامه‌های نوسازی و شهرسازی به‌خصوص کمیسیون ماده ۱۰۰، گزارش‌های مامورین مالیات مبنی بر میزان درآمد مودیان مالیاتی، مامورین گمرک و صیدهای رودخانه‌ای و مامورین حفاظت محیط زیست و امثال آن، حائز اهمیت است. در بعضی از موارد نیز گزارش‌های مامورین باید به حد شیاع برسد تا امکان استناد به آنها باشد. یعنی این گزارش‌ها باید مویدی در شیاع داشته باشد هر چند به تنهایی مفید علم برای قاضی باشند. در ماده ۱۵ قانون گزینش کشور مصوب سال ۱۳۷۴ نیز صدور رای در گزینش افراد با شرایط عمومی یا انتخاب اصلح، تابع نظر اکثریت اعضاء بوده و بر مبنای اقرار یا بینه به شرط عدم تعارض یا شیاع مفید اطمینان یا قرائن و امارات موجب اطمینان - که حداقل با انجام تحقیق (غیر از اقرار) از منابع موثق و طبق موازین شرعی احراز می‌گردد - می‌باشد. لذا در حدود الله نیز اعلام یک طرفه فرد دائر بر ارتکاب زنا بدون مشخص کردن طرف مزنی بها به نظر نمی‌رسد بتواند به صدور حکم مبنی بر حد شرعی شود.

گفتار سوم: لزوم احترام به ادله قانونی

سومین استثناء بر قاعده علم قاضی این است که قاضی همیشه باید دلایل قانونی مندرج در قانون مدنی را محترم شمارد که اقرار و بینه شرعیه می‌باشند. بنابراین، در یک دعوی جزایی که حاوی برخی جنبه‌های مدنی نیز باشد، قاضی نباید از اصول دلایل قانونی مندرج در قانون مدنی تخطی نماید و به کمک آن دلایل، دعوا را ثابت نماید. آیین دادرسی ایران با تبعیت از نظام مختلط، علم قاضی را پذیرفته ولی با این حال، دلایل قانونی وسیله مهم ایصال قانونگذار به این قناعت وجدانی تلقی شده‌اند.

نتیجه‌گیری

به اتفاق فقهای امامیه علم قاضی معصوم (ع) مطلقاً حجت است، و در این زمینه بین فقها اختلاف نظر وجود ندارد، اختلاف فقهی در این باب مربوط به علم غیر امام (ع) و غیر معصوم (ع) است. قائلین به حجیت علم قاضی برای اثبات ادعای خود، چندین دلیل اقامه کرده‌اند، از جمله به آیات و روایات، اجماع، امر به معروف و نهی از منکر، عقل، حدیث فدک و غیره. ادله اثبات جرایم از مهمترین مباحث حقوق جزا و دادرسی کیفری است. تا قبل از تصویب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ مطالب مرتبط با این بحث به شکلی غیرمنسجم در قانون مجازات و نیز قانون آیین دادرسی کیفری آمده بود و همین مسأله موجب ایجاد مباحث و اختلاف نظرات متعددی در خصوص نظام دلایل اثباتی پذیرفته شده از سوی قانونگذار، چگونگی تصمیم‌گیری در صورت وجود تعارض میان ادله مختلف، منظور از علم قاضی و ... گشته بود. با تصویب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و اختصاص بخشی مجزا از این قانون به ادله اثباتی بسیاری از مشکلات ذکر شده حل گشته و تدابیر کارآمدی در خصوص آنها از سوی مقنن کیفری اتخاذ گشته است. به طور خاص در مورد علم قاضی که موضوع پژوهش حاضر است تدابیر متخذه از سوی مقنن بسیاری از ابهامات گذشته را پوشش داده است. بدین ترتیب که از محتوای مواد مقرر در این خصوص به وضوح می‌توان دریافت که منظور قانونگذار از علم، علم حصولی برآمده از دلایل و مدارک و مستندات موجود در پرونده کیفری بوده است و بدین ترتیب علم شخصی که با اصول دادرسی منصفانه نیز همگون نبود نمی‌تواند ضابطه‌ای برای صدور احکام کیفری باشد. به علاوه مضمون مواد مربوط به علم قاضی در قانون جدید ما را بدین نکته رهنمون می‌سازد که علی‌رغم ذکر این دلیل اثباتی به عنوان یکی از ادله اثباتی و هم عرض سایر ادله در ماده ۱۶۰، قانونگذار اهمیتی فوق العاده برای علم و اقناع وجدانی دادرس قائل شده به نحوی که از منظر قانونگذار کیفری، دادرس در صورتی می‌تواند به استناد سایر ادله حکم دهد که آن دلایل همسو با سایر قرائن و مدارک موجود در پرونده کیفری باشند. چنین رویکردی می‌تواند این نتیجه را ایجاب نماید که علم و اقناع وجدانی دادرس پایه صدور احکام محکومیت کیفری است و قانونگذار ما در تعزیرات با پذیرش نظام دلایل معنوی بر اهمیت فوق العاده علم قاضی تأکید نموده است و در جرایم مستوجب حد، قصاص و دیه نیز با پذیرش تلفیقی از نظام‌های دلایل قانونی و

معنوی اولویت را به علم و اقناع وجدانی دادرس داده است به گونه‌ای که صراحتاً دلایل شرعی را در صورتی مبنای صدور حکم دانسته است که دادرس علم به خلاف آنها نداشته باشد. به این ترتیب و در این دست جرایم، در صورتی که دادرس از رسیدن به علم و اقناع وجدانی باز بماند، می‌تواند به دلایل قانونی که مخالف با علم و وجدان وی نباشد عمل نماید. به بیان دیگر در عمل به ادله اثبات، علم به وفاق شرط نیست بلکه همین که علم به خلاف وجود نداشته باشد و دادرس نتواند به صحت آنها خدشه‌ای وارد نماید، امکان صدور حکم وجود دارد.

منابع و ماخذ

۱. آخوندی، محمود، آئین دادرسی کیفری، تهران انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۶۸.
۲. ابن زهره، ابوالمکارم، غنیة النزوع، چاپ اول، نشر مؤسسه امام صادق، قم، ۱۴۱۷ قمری.
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، چاپ هشتم، ناشر: کتابخانه گنج دانش، سال ۱۳۷۶.
۴. حر عاملی، محمدحسن، وسائل الشیعه جلد ۱۸، نشر الاسلامی ۱۳۵۹ ه.ق.
۵. حسینی نژاد، حسینقلی، ادله اثبات دعوی، نشر میزان، ۱۳۷۴.
۶. حیدری، الهام، اصل آزادی تحصیل و ارزیابی دلیل در دادرسی کیفری ایران و انگلستان، رساله دکتری، دانشگاه تهران، ۱۳۹۱.
۷. خامنه‌ای، سیدمحمد، علم قاضی، تهران، نشر تولید کتاب، ۱۳۹۰.
۸. خمینی، سید روح الله، تحریر الوسیله، تهران، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۹۰ ه.ق.
۹. داورزنی، حسین، پژوهشی در امکان تعمیم ادله اثبات جرم، نشر راشدین، ۱۳۹۴.
۱۰. صدرزاده افشار، محسن، ادله اثبات دعوی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ چهارم، ۱۳۸۵.
۱۱. طاهری بجد، محمدعلی، تعیین رژیم دلایل کیفری در نظام قضایی ایران، علوم جنایی (مجموعه مقالات)، تهران، نشر سمت، ۱۳۸۳.
۱۲. طباطبایی، سید محمد کاظم، عروه الوثقی، نجف الاشرف، مطبعه مرتضویه، ۱۳۴۲ ه.ق.
۱۳. عظیمی، محمد، ادله اثبات دعوا، چاپ ۳، تهران، انتشارات کسری، ۱۳۸۱.
۱۴. کنی، ملاعلی، تحقیق الدلائل فی شرح تلخیص المسائل (القضاء و الشهادات)، ناشر: چاپخانه حاج آقا، ۱۳۴۰ ق.
۱۵. متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد ۳، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۴۸.
۱۶. معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، جلد ۲، تهران، نشر امیر کبیر، ۱۳۹۰.

۱۷. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ۴۳ جلدی، چاپ هفتم، بیروت، دارالحیاء التراث العربی، بی تا.
۱۸. نراقی، ملا احمد، مستندالشیعه، سه جلدی، قم: مکتبه المرتضویه، ۱۳۹۶ ه ق.
۱۹. یوسفیان، بهنام، طریقت یا موضوعیت ادله در حقوق کیفری ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، (۱۳۸۲-۱۳۸۱).